

بررسی فروردین‌یشت (سرود اوستایی در ستایش فروهرها)، چنگیز مولایی، تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز، ۱۳۸۲، سه + ۴۲۴ ص.

این اثر نخستین کار علمی چنگیز مولایی در قالب کتاب به شمار می‌آید. اصل آن پایان‌نامه دکتري وی بوده که در شهریور ۱۳۷۷ در گروه فرهنگ و زبانهای باستانی دانشگاه تهران از آن دفاع کرده است. انتشار این کتاب، در درجه نخست، در زمینه آثار و ادبیات زبان اوستایی و، در درجه دوم، در حوزه ادبیات ایران پیش از اسلام بسیار مفید و حائز اهمیت است. چنانکه، جز آثار پورداود از ترجمه‌های اوستا، تاکنون آثار جدی و علمی در این زمینه به فارسی منتشر نشده است.<sup>۱</sup> ترجمه‌های شادروان پورداود با همه مزایای آن از پژوهشهای چند دهه اخیر بی‌بهره است. در نتیجه، چاپ کتاب بررسی فروردین‌یشت گامی نو در مطالعات اوستایی به شمار می‌رود.

این کتاب دارای پیشگفتار، مقدمه، متن اوستایی به صورت آوانویسی، ترجمه فارسی، یادداشتها، بخش تفصیل نسخه‌بدها، چند فهرست‌نامه مانند فهرست متنهای اوستایی، فهرست واژه‌ها، معادل انگلیسی برخی اصطلاحات و سرانجام فهرست منابع فارسی و عربی و زبانهای اروپایی است. ویراستار علمی این اثر بهمن سرکاراتی است.

فروردین‌یشت یکی از طولانی‌ترین یشتهای اوستاست که شامل ۱۵۷ بند (۳۱ کرده) ست و موضوع آن بیشتر درباره ستایش و نیایش فروهرهاست. از فروردین‌یشت ترجمه‌هایی به زبانهای انگلیسی، فرانسه و آلمانی موجود است (نک. پیشگفتار کتاب، ص یک). در مقدمه کتاب به موضوع و محتوای یشتها، به‌خصوص فروردین‌یشت، اشاره شده است و فرضیه کریستنسن درباره تاریخ تدوین یشتها و مباحثی هم درباره وزن شعری فروردین‌یشت مطرح شده است. اساس متن اوستایی همان نسخه ویراسته گلدنر است و نسخه‌بدهای آن در بخش جداگانه به طور مشروح

۱. جلیل دوست‌خواه نیز، براساس ترجمه‌های پورداود، همه اوستا را در دو جلد به فارسی ترجمه کرده که این اثر را انتشارات مروارید بارها تجدید چاپ کرده است.

ذکر شده است (نک. بخش تفصیل نسخه‌بدلها، ص ۳۰۵). آوانویسی آن بر پایه شبوه کریستین بارتمه انجام گرفته و مؤلف کوشیده، براساس تعداد و شمار هجاها، آوانویسی هر مصراع متن اوستایی را به طور مستقل تنظیم کند تا قالب شعری آن حفظ شود، که این کار بر مزایای این اثر افزوده است. ترجمه فارسی آن، با رعایت نحو اوستایی، بر پایه آرا و نظریه‌های و ستایشناسان معتبر صورت گرفته است. بخش یادداشتهای، که مفصل‌ترین بخش است، شامل شرح و توضیح واژگان و اصطلاحات متن فروردین‌یشت است و تا جایی که منابع در اختیار مؤلف بوده از آرا و عقاید اوستاشناسانی چون بارتمه، هوفمان، ولف، هومباخ، لومل، گرشویچ و کلنز بهره برده و مناسب‌ترین قول و نظرها را برگزیده است. خود وی نیز گاهی در زمینه اشتقاق واژه‌ها پیشنهادهایی مطرح کرده است. برای نمونه، وی واژه نزار فارسی، nizār پهلوی و nizāwar پارتی را، در کنار عقاید بیلی که آن را از ریشه zar- به معنی «برخاستن، بالا آمدن» دانسته، با توجه به اشتقاق بیمار فارسی، wēmār پهلوی که گرشویچ ارائه داده، مشتق از \*nizābara- > \*nizā-bara- ایرانی باستان به معنی «دارنده یا برنده» \*niza- می‌داند که \*niza- از صورت ضعیف اوستایی -naēza- به معنی «ضعف و ناتوانی» گرفته شده است (قس. معنای نزار فارسی به معنی «رنجور»؛ نک. ص ۲۸۹). نویسنده همچنین pay پهلوی و «پی» فارسی را از واژه اوستایی -paiḍa- «پا» مشتق دانسته. از باب استحسان، می‌توان گفت که اگر صورت پهلوی و فارسی را از -pada- «گام» فارسی باستان بدانیم بهتر است. در وجه اشتقاق نام خاص اوستایی -Hutaosā، همسرکی‌نشاسب، مرکب از hu- «خوب» و جزء دوم -taosa، به ذکر دو نظر اکثفا شده است. معلوم نیست که چرا مؤلف از آوردن نظر خود بارتمه چشم‌پوشی کرده است. به نظر بارتمه، جزء دوم واژه، یعنی -taosa<sup>۱</sup>، به معنی «استخوان بزرگ، بالای ران» است.<sup>۲</sup> در نتیجه، hu-taosa روی هم «نیک‌ران، خوش‌ران» معنی می‌شود که آن را می‌توان از زیباییهای زنانه تلفی کرد. ضمناً بجا بود که صورت پهلوی آن به صورت Hutōs ذکر می‌شد.<sup>۳</sup> و باز هم، از باب استحسان، مناسب بود که متن اوستایی در کنار آوانویسی به کتاب افزوده می‌شد تا خوانندگان را از مراجعه به اوستای گلدنریمی نیاز می‌ساخت. در پایان، شایان ذکر است که فروردین‌یشت به سبب دارا بودن اسامی اشخاص و نامهای خاص اوستایی نیز درخور توجه است.

یدالله منصوری

فرهنگستان زبان و ادب فارسی

2. Ch. Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin, 1904 (1967), p. 1822.

3. H.S. Nyberg, *A Manual of Pahlavi*, Vol. II, Wiesbaden, 1974, p. 101.

زبانهای ایرانی در گذشته و حال

*Die iranischen Sprachen in Geschichte und Gegenwart*, Rüdiger Schmitt, Wiesbaden: Reichert, 2000, 107 pp.

تاکنون تحقیقات بسیاری در مورد زبان فارسی و دوره‌های مختلف تحول آن صورت گرفته است ولی تعداد تحقیقات مربوط به سیر تحول زبانهای ایرانی انگشت‌شمار است. علت آن است که اطلاعات و شواهد ما دربارهٔ تحول زبان ایرانی باستان به طور کلی بسیار پراکنده و پراکنده است، در حالی که مثلاً دربارهٔ قدیم‌ترین دورهٔ هند و آریایی یعنی ودایی و نظام زبانی و واژگان آن اطلاع نسبتاً کاملی داریم. به همین علت، زبان‌شناسان و محققان تاریخی مجبورند از شواهد «فرعی» موجود در زبانهای دیگر و به‌خصوص زبانهایی که دنبالهٔ ایرانی باستان قلمداد می‌شوند کمک بگیرند. استفاده از شواهد فرعی و کنار هم قرار دادن شواهد دیگر و ایجاد رابطهٔ نظام‌مند میان آنها هوش سرشار و حافظه‌ای بسیار قوی و پشتکار عظیم می‌طلبد و کار چندان ساده‌ای نیست. به نظر نگارنده، از جملهٔ منابعی که دربارهٔ زبانهای ایرانی نوشته شده است، موارد زیر دارای اهمیت بیشتری است:

۱. «زبانها و لهجه‌های ایرانی»، احسان یارشاطر، مقدمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا.
۲. تکوین زبان فارسی، علی‌اشرف صادقی، ۱۳۵۷.
۳. راهنمای زبانهای باستانی ایران (۲ ج)، محسن ابوالقاسمی، ۱۳۷۵.
۴. زبانهای ایرانی، یوسف م. ازانسکی، ترجمهٔ علی‌اشرف صادقی، ۱۳۷۸ (برای منابع دیگر، رک. مقدمه مترجم بر همین کتاب).
۵. مقالات سیمزویلیامز و ویندفور در مورد زبانهای ایرانی.<sup>۱</sup>
۶. مجموعه مقالات *Compendium Linguarum Iranicarum*، ۱۹۸۹.<sup>۲</sup>

کتاب ارزشمند زبانهای ایرانی در گذشته و حال نوشتهٔ رودیگر اشیت، که به زبان آلمانی نگاشته شده است، به لحاظ حوزهٔ شمول و اطلاعات جدیدی که در آن گرد آمده، یکی از بهترین کتابهایی است که نگارنده به تازگی از وجود آن اطلاع یافته است. در این کتاب، وضعیت زبانهای ایرانی، خصوصیات، مشابهتها و اختلافهای آنها با یکدیگر و همچنین محل رواج آنها به طور اجمالی

1. Nicholas Sims-Williams, "Eastern Iranian Languages", in E. Yarshater, ed., *Encyclopaedia Iranica*, Vol. VII, 1996, pp. 649-652; *idem*, "The Iranian Languages", in Anna Giacalone Ramat and Paolo Ramat, eds., *The Indo-European Languages*, London and New York, 1998, pp. 125-153; Gernot L. Windfuhr, "Central Dialects", *Encyclopaedia Iranica*, Vol. V, 1992, pp. 242-252; *idem*, "Dialectology", *Encyclopaedia Iranica*, Vol. VII, pp. 362-370.

2. *Compendium Linguarum Iranicarum*, Rüdiger Schmitt, ed., Wiesbaden, 1989.

بررسی شده است. این کتاب، در حقیقت، خلاصه سلسله مقالاتی است با عنوان «درآمدی بر زبانهای ایرانی» (*Die iranischen Sprachen, Eine Einführung*)، که در پنج قسمت بین سالهای ۱۹۹۵ تا ۱۹۹۸ در مجله *Spektrum Iran* چاپ شده است. این کتاب در شش فصل (۵-۰) تنظیم شده است. در انتهای هر فصل، کتاب‌شناسی مربوط به آن آمده است.

در بخش اول کتاب (فصل ۰) که به دوره «پیش از تاریخ» اختصاص دارد، ابتدا نام و مفهوم زبانهای ایرانی بررسی شده است. حوزه گسترش زبانهای ایرانی منطبق بر محدوده جغرافیایی ایران امروز نیست و مناطقی بسیار فراتر از آن را دربر می‌گیرد: در غرب تا فرات علیا (به طور پراکنده در عمق خاک ترکیه)، در شمال غربی تا منتهی‌الیه قفقاز، در شمال تا ازبکستان و تاجیکستان، در شرق تا پامیر و هندوکش، در جنوب شرقی تا دریای سرخ و سند سفلی، و بالاخره در جنوب تا آن سوی تنگه هرمز و قسمتی از شبه‌جزیره مسندم عمان. در ادامه این فصل، سه دوره ایرانی باستان، ایرانی میانه و ایرانی جدید از هم متمایز شده‌اند و خصوصیات کلی این دوره‌ها و زبانهای مربوط به آنها بیان شده است.

بخش دوم کتاب (فصل ۱) نیز درباره دوره «پیش از تاریخ» است. به زعم نویسنده، ناقص بودن شواهد بر جای مانده از ایران باستان موجب اهمیت آنها شده است. این شواهد مبین نزدیکی و قرابت ایرانی باستان با متقدم‌ترین زبان هندوآریایی است. این شباهت در همه سطوح (واژگان، دستگاه واجی، صرف و نحو) مشهود است. در ادامه این فصل، ویژگیهای مشترک زبانهای ایرانی و زبانهای هندوآریایی که آنها را از زبانهای هند و اروپایی متمایز می‌کند به دست داده شده است، آن‌گاه ویژگیهایی که زبانهای ایرانی را از هندوآریایی متمایز می‌کند بازنموده شده است. همچنین، ویژگیهای باستانی زبان ایرانی که در هندوآریایی و ودایی وجود ندارد بیان شده است. زبان ایرانی باستان (*das uriranische*) که مادر- فرضی- زبانهای ایرانی به حساب می‌آید و از مقایسه این زبانها بازسازی شده است، نشان‌دهنده خویشاوندی نزدیکی با هندوآریایی است.

در ادامه این فصل، با بیان مثالهایی، نشان داده شده است که چگونه ودایی و اوستایی می‌توانند نقاط تاریک یکدیگر را روشن کنند.

زبانهای هند و آریایی و ایرانی نه تنها به لحاظ زبان‌شناختی، بلکه از نظر سنن و اسطوره‌شناسی و فرهنگ با هم قرابت دارند. این اشتراکات در واژگان سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آنها مشهود است. نویسنده معتقد است که زبانهای هندوآریایی (هندوآریایی و ایرانی) قبل از جدایی از یکدیگر دارای سنت شعری مشترک با صنایع ادبی، قواعد و طرح وزنی یکسان بوده‌اند که با وجود جدا شدن این دو از هم، تداوم یافته است. توضیح پراکندگی جغرافیایی زبانهای این دوره و جهت مهاجرت اقوام ایرانی (چون مادها و هخامنشیان) مبحث بعدی این فصل است. سپس مواردی

از تغییرات آوایی زبان ایرانی در دوره پیش از تاریخ توضیح داده شده است و جدا شدن لهجه‌ها و زبانهای ایرانی در دوره‌های متأخرتر بررسی شده است. در انتهای این فصل، اشمیت به تحول تحقیقات در مورد زبانهای ایرانی با کشف متون تورفان بین سالهای ۱۹۰۲ و ۱۹۱۴ اشاره می‌کند.

بخش سوم کتاب (فصل ۲) درباره «زبانهای دوره ایران باستان» است. از این دوره تنها دو زبان اوستایی مربوط به متون زرتشتی و فارسی باستان کتیبه‌های شاهان هخامنشی‌اند که هنوز شواهد معتبری از آنها در دست است، در حالی که از زبانهای دیگری چون مادی و سکایی (*das skythische*) تنها کلمات و اسامی خاص بر جای مانده است. به همین علت، در این فصل، تنها زبانهای اوستایی و فارسی باستان با مراجعه به جدیدترین یافته‌ها بررسی شده است. خلاصه‌ای اطلاعاتی موجود نیز با استفاده از شواهد فرعی و تحلیل شواهد بر جای مانده از این دوره پر شده است، و درباره صرف و تا حدی نحو، دستگاه آوایی، واژگان و نظام خطی این دو زبان به تفصیل بحث شده است.

برخلاف اوستایی، که متون معتابهای از آن بر جای مانده، از زبان فارسی باستان تنها کتیبه‌ها و سنگ‌نبشته‌هایی باقی مانده که بین قرن ۶ تا ۴ پیش از میلاد نوشته شده‌اند. مزیت این کتیبه‌ها در این است که، برخلاف متون زرتشتی، خالی از اشتباهاتی است که به هنگام استتساخ متون زرتشتی وارد آنها شده است. البته، این کتیبه‌ها مشکلات خاص خود را دارند. مثلاً، تعداد آنها محدود است و جامع نیست. دیگر اینکه نظام خط میخی، که فارسی باستان به آن نگاشته شده، مشکلاتی را برای محققان ایجاد می‌کند. سوم اینکه به زبانی که در کتیبه‌ها به کار می‌رفته، در حقیقت، در هیچ جا تکلم نمی‌شده و تا حدی تصنعی است و با صورتهای لهجهای و لغات مهجور مخلوط شده است. به عبارت دیگر، این زبان، زبان پادشاهان است و نباید آن را با زبان مادری خانواده پادشاهی یکسان پنداشت. کتیبه‌های نوشته شده نیز بیشتر جنبه نمایشی داشته است زیرا بسیاری از آنها بر صخره‌هایی نوشته شده که دسترسی به آنها آسان نیست. خط میخی برای کارهای روزمره نیز مناسب نبوده است.

در ادامه این فصل، به تماسهای زبانی این دوره و تأثیر زبانها بر هم توجه شده است. ورود تعداد زیادی از کلمات و اسامی خاص و صورتهای لهجهای خارجی به یک کشور بزرگ چندملیتی تعجیبی ندارد. در این میان، وجود واژگان قرضی مادی دارای اهمیت خاصی است.

بخش چهارم (فصل ۳) در مورد «زبانهای دوره ایرانی میانه» است که از قرن ۴ یا ۳ پیش از میلاد تا قرن ۸ یا ۹ بعد از میلاد رواج داشته است؛ یعنی با ظهور اسلام و تصرف ایران به دست اعراب این دوره به پایان خود نزدیک می‌شود. برخلاف دوره ایرانی باستان، صورت نوشتاری بیشتر جنبه کار بردی داشته است. با توجه به شواهد به دست آمده، وجود شش زبان در دوره ایرانی میانه ثابت شده است. چهار زبان از این شش زبان، یعنی پارتی، فارسی میانه، سغدی و خوارزمی، به خطوطی که از خط آرامی

مشق شده بودند نوشته می‌شدند. بلخی نیز، که یکی از صورت‌های محلی محسوب می‌شده، به الفبای یونانی نوشته می‌شد؛ و سرانجام سکایی و دو لهجه شناخته‌شده آن، یعنی ختنی و سکایی تمشقی (Tumšusqakisch) که جزو زبان‌های آسیای مرکزی بودند، به خط براهمی (Brāhmi) کتابت می‌شدند. در این فصل، زبان‌های بالا بررسی و خصوصیات هر یک بیان شده است. البته، در انتها نیز از زبان‌هایی چون سرمتی و آلاتی، که شواهد نادری از آنها وجود دارد، سخن رفته است.

بخش پنجم (فصل ۴) به «زبان‌های ایرانی غربی دوره ایرانی نو» اختصاص دارد. در این فصل، زبان‌ها و لهجه‌های مرکزی ایران، کردی، تاتی، تالشی، لهجه‌های دریای خزر، لهجه‌های شمال غربی، بلوچی و لهجه‌های جنوبی به صورت اجمالی توصیف شده‌اند. دوره ایرانی نو با تصرف ایران به دست اعراب آغاز می‌شود. در این دوره است که زبان فارسی جدید به صورت زبان مشترک قسمت اعظم سرزمین‌های ایران درمی‌آید و از خط عربی برای نوشتن آن استفاده می‌شود. برای نوشتن زبان‌های پشتو، کردی و بلوچی نیز از امکانات مختلفی استفاده شده است. نکته جالب توجه در این زمان، استفاده یهودیان از خط عبری برای نوشتن فارسی است. به زعم نویسنده، فارسی نو در معنای عام خود سه صورت زبانی را دربرمی‌گیرد: ۱. فارسی: زبان رسمی ایران؛ ۲. فارسی دری افغانستان؛ ۳. تاجیکی. در ادامه، ویژگی‌های هر یک از این سه صورت و تأثیر زبان‌های دیگر در آنها بازنموده شده است. نویسنده، برای توصیف و دسته‌بندی لهجه‌ها و زبان‌های مختلف، از طبقه‌بندی ویندفور در مورد زبان‌های ایرانی غربی پیروی کرده است.

در بخش ششم کتاب (فصل ۵) «زبان‌های ایرانی شرقی دوره نو» بررسی شده‌اند. همه زبان‌های ایرانی شرقی، خارج از مرزهای جغرافیایی ایران امروز قرار دارند. دامنه گسترش آنها از شرق بیابان‌های ایران به سمت افغانستان و پاکستان و مهم‌تر از آن، در شمال ایران کنونی از قفقاز تا ترکستان شرقی است. ویژگی‌های زبان‌های ایرانی شرقی در ابتدای این فصل به دست داده شده است. زبان‌هایی که در این قسمت به آنها توجه شده از این قرارند: آسی که خود به دو لهجه اصلی شرقی (ایرونی) و غربی (دیگوری) تقسیم می‌شود؛ یغناپی که تنها لهجه باقیمانده از سعیدی است؛ زبان‌های پامیر (نام، ویژگی‌ها و حوزه گسترش این زبان‌ها بیان شده است)؛ لهجه‌های مونجی و یدغه (Yidga)؛ پشتو و تقسیمات آن (قسمت بزرگی از توصیفات این بخش به پشتو اختصاص دارد)؛ زبان‌های پراچی و امروری. در آخر کتاب نقشه‌ای نیز وجود دارد که در آن زبان‌های ایرانی و وضعیت کنونی آنها و دامنه گسترش آنها نمایش داده شده است. خواندن این کتاب به همه محققانی که مایل‌اند از جدیدترین یافته‌ها و منابع در مورد زبان‌های ایرانی اطلاع‌یابند توصیه می‌شود.

مهرداد نغزگوی کهن

دانشگاه بوعلی‌سینای همنان

*The Four Generals of the Sasanian Empire: Some Sigillographic Evidence*, R. Gyselen. Roma: Istituto Italiano per l'Africa e l'Oriente, 2001, 53 pp.

این کتاب به بررسی مهرهایی می‌پردازد که به دوره حکومت قباد یا خسرو انوشیروان در اواخر قرن پنجم و ششم میلادی تعلق دارد. تمام مهرها، که نام هشت نفر بر روی آنها نوشته شده، متعلق به اسپهبدان ساسانی است. این مهرها برای نخستین بار آگاهیهای ارزشمندی درباره اصلاحات نظامی آن دوران به دست می‌دهند و نام این اسپهبدان را روشن می‌سازند. کتاب شامل تصویر یازده مهر از اسپهبدان چهارگوست شاهنشاهی ساسانی است. این تصاویر اصلاحات دولت ساسانی را در قرن ششم نیک تأیید می‌کند. می‌دانیم که از قرن سوم تا اواخر قرن پنجم میلادی، یک اسپهبد با عنوان «ایران اسپهبد»/ *Ērān Spahbed* فرمانده کل ارتش ایران بود، ولی به دلیل رویارویی با قبایل بدوی عرب در جنوب غربی، رومیان و ارمنیان در شمال غربی، هفتالیان و ترکان در شمال شرقی، و کوشانیان در جنوب شرقی، خسرو پرویز سمت «ایران اسپهبد» را بین چهار اسپهبد تقسیم کرد: اسپهبد خراسان (شمال شرقی)، اسپهبد خوروران (جنوب غربی)، اسپهبد نیمروز (جنوب شرقی) و اسپهبد آدوربادگان (شمال غربی).

گیزلن نخست درباره اوضاع سیاسی و اصلاحات خسرو انوشیروان سخن گفته و سپس به نوشته‌های حک شده بر روی این مهرها که در سمت راست نوشته شده و مشابه یکدیگرند توجه کرده است. بخش بعدی کتاب درباره کهن خط‌شناسی (paleography) نوشته‌های این مهرهاست. پس از آن نکاتی درباره ساخت مهرها و گوست‌ها ذکر شده است. نویسنده در بخشی که به موقعیت اسپهبدان اختصاص دارد، عنوان «بزرگ»/ *wuzurg* را برای این اسپهبدان نپذیرفته و این خوانش سنتی را کنار گذاشته است. به نوشته‌ای که بر روی مهر 1a آمده است توجه کنید:

ētlbwlcyny ZY ... pty w hwytkhwslwdy LBAy 'yl'n kwsty ZY hwl's'n  
sp'hpty  
čihr-burzēn ī ... bed ud hujadag-husraw wuzurg ērān kust ī xwarāsān  
spāhbed

ترجمه گیزلن: چهار- برزین ... بد، و بخت نیک خسرو، بزرگ، ایران اسپهبد گوست خراسان

چنانکه می‌بینیم، پس از هزوارش «بزرگ»/ *LBA*، با حرف اضافه *l* روبرو می‌شویم که به گفته نویسنده، هم می‌توان آن را مطابق معمول زاید انگاشت و هم کسره اضافه، که به نظر من در اینجا نیک را باید به کسره اضافه خواند. بر همین اساس، در این مهر، «بزرگ» صفت خسرو است نه اسپهبدی که

از او نام رفته است: «چهر- برزین . . . بد، و بخت نیکِ خسرو بزرگ، ایران اسپهبدِ کوسِت خراسان». نامهای اسپهبدانی که بر روی این مهرها آمده عبارت‌اند از: چهر برزین، داد برزمهر، بهرام (خسرو) آدورماه، بهشاپور، پیگ شهربراز، بستام، گرگین مهر، سیدوش مهر، و سیدوش مهران که همگی در حالی که زره پوشیده و نیزه‌ای در دست دارند سوار بر اسب تصویر شده‌اند. این اسپهبدان عناوین دیگری نیز دارند مانند «هزاربد»، «اسپهبد پارسی»، «اسپهبد پهلوی»، «شهر اسپهبد»، «شهر هزارفت» و «شهروراز/شهربراز» که این یکی اسپهبد برجسته خسرو پرویز را فرا یاد می‌آورد.

به هر حال این کتاب کوچک منبع بسیار مهمی است برای تاریخ نظامی و نام‌شناسی (onomastics) در دوره ساسانی که درستی مطالب متون کتبی این دوره را تأیید می‌کند و اطلاعات ارزشمندی نیز در بر دارد.

تورج دریایی

دانشگاه ایالتی کالیفرنیا، فولرتون

برزوی طبیب و منشأ کلیله و دمنه، فرانسوا دوپلوا، ترجمه صادق سجادی، تهران: طهوری، ۱۳۸۲، ۲۱۰ صفحه.<sup>۱</sup>

کتاب کلیله و دمنه بی‌گمان اصل و منشأ هندی دارد، ولی ایرانیان، چه در زمان ساسانیان و چه در دوره اسلامی، در تکمیل و معرفی آن به جهانیان نقش اساسی داشتند. از دو قرن پیش به این سو، پژوهشهای بسیاری درباره ماهیت این کتاب و زمان تألیف و تحریرها و ترجمه‌های آن منتشر شده. کتابی که در اینجا معرفی می‌شود تازه‌ترین پژوهشها در این باره است. نویسنده کتاب، فرانسوا دوپلوا، به حکم آثاری که تاکنون به چاپ رسانده، از ایران‌شناسان ژرف‌بین و نکته‌سنجی است که در حوزه‌ای وسیع، شامل فرهنگ و زبانهای باستانی ایران و زبان و ادبیات فارسی، پژوهشهای باارزشی کرده است. این پژوهشها زمینه مناسبی را فراهم آورده تا وی بتواند در باب کلیله و دمنه مطالعه کند، زیرا تحقیق درباره کلیله و دمنه ایجاب می‌کند که محقق در حوزه گسترده‌ای آگاهیهای دقیق داشته باشد. کتاب با دو پیشگفتار کوتاه از مترجم و نویسنده آغاز و سپس منابع مورد استفاده نویسنده معرفی شده است. دوازده گفتار و سه ضمیمه فصل‌بندی کتاب را تشکیل می‌دهند. در پایان کتاب، استدراکات نیز درج شده است.

در نخستین گفتار، نخستین ترجمه‌های کلیله و دمنه شرح داده شده است. هسته اصلی کتب مشتمل بر پنج باب است که با پنج کتاب پنجه تنتره هندی مطابقت دارد (تألیف حدود ۳۰۰ م). در

1. Burzōy's Voyage to India and the Origin of the Book of Kalila wa Demna, François de Blois, London: Royal Asiatic Society, 1990.



زمان خسرو انوشیروان، برزوی، یزیدک فرزانه ایرانی، به هند می‌رود و این کتاب را به ایران می‌آورد و آن را به فارسی میانه ترجمه می‌کند. ترجمه فارسی میانه کتاب از بین رفته، ولی دو ترجمه سریانی و عربی کهن آن، که هر یک مستقل از دیگری از روی متن فارسی میانه ترجمه شده، باقی مانده است. در گفتار دوم، مندرجات تحریرهای عربی و فارسی میانه کلیله و دمنه بررسی و چنین نتیجه‌گیری شده است: «اصل فارسی میانه کتاب اثری است ترکیبی و پنجه تنتره فقط مهم‌ترین منبع داستانهای کلیله و دمنه است و تنها نیمی از ده داستان مورد اشاره در متن فارسی میانه کلیله و دمنه در پنجه تنتره وجود دارد. اما وقتی این المقفَع ترجمه خود را به پایان برد، تعداد داستانها به پانزده می‌رسید.» در بلاوا درباره یکی از این داستانها، یعنی «شاه موشان»، نظر نولدکه را می‌پذیرد که اصلاً خود برزوی آن را نوشته است. نویسنده در گفتار بعدی درباره نام پادشاه هند که کلیله و دمنه در اصل برای او نوشته شده و نیز رازی داستانها در تحریرهای مختلف کتاب بحثهای موشکافانه و دقیقی عرضه کرده و معتقد است که چارچوب کلیله و دمنه هیچ ارتباطی با حوادث تاریخی هند ندارد و صرفاً خیالی و اختراعی است. گفتار چهارم با عنوان «فصول مقدماتی» از مهم‌ترین بخشهای کتاب به شمار می‌آید. نویسنده نخست مقدمه‌هایی را که در ترجمه‌ها و تحریرهای مختلف کلیله و دمنه دیده می‌شوند شرح داده است: (۱) مقدمه‌ای نسبتاً متأخر به قلم نویسنده‌ای ناشناس به نام علی بن الشاه فارسی که متذکر شده بیدیا کتاب کلیله و دمنه را برای دیشلم شاه نوشت؛ (۲) داستان سفر برزوی به هند؛ (۳) باب ابن المقفَع یا چنانکه در بعضی نسخه‌ها آمده. «مقصود از کتاب»: (۴) باب برزویه طبیب. برزوی در این باب شرح می‌دهد که چگونه دانش پزشکی را برای یافتن بهترین دین رها کرده و با پیروان دینهای مختلف گفت‌وگو کرده و سرانجام: «به هیچ تاویل درد خویش را درمان نیافتم و روشن شد که پای سخن ایشان بر هوا بود و هیچ چیز نگشاد که ضمیر اهل خرد آن را قبول کردی.» ابوریحان بیرونی درباره تشکیک برزوی در دینهای مختلف مطالبی آورده که بحثهای بسیاری را بین محققان برانگیخته است: «عبدالله بن المقفَع، وقتی باب برزوی را به کتاب می‌افزود، می‌خواست که سست ایمانان را به تردید در دین بیفکند و برای آیین مانوی تبلیغ کند. پس اگر متهم به افزودن چیزی در آن باشد، ناگزیر آنچه که ترجمه کرده نیز خالی از تغییر و زیادتی نیست» (برای مراجع مربوط به عبارت بیرونی و باب برزوی، رک. کتاب مورد بررسی، ص ۶۹-۶۶). سپس دوبلاوا قطعه‌ای از کتاب منطق پاولوس پارسایا (یاوا ایرانی)، اثری سریانی که به خسرو انوشیروان تقدیم شده، را آورده و شباهت آن را با باب برزوی بررسی کرده است. البته، پیش‌تر کراوس و کریستن‌سن به این قطعه توجه کرده بودند. بخشی از آن در زیر نقل می‌شود:

آشکار است که مردمان به مخالفت و رد و انکار یکدیگر برخیزند. برخی بر آن اند که فقط یک خدا وجود دارد؛ دیگران می‌گویند خدا یکتا نیست. بعضی معتقدند خدا مولود تناقضات است و برخی

آن را انکار می‌کنند... ممکن نیست همه این عقاید گوناگون را پذیرفته و به آنها معتقد شویم، یا یکی را گرفته و بقیه را رها کنیم، و به یکی معتقد و بقیه را منکر شویم.

کراوس می‌گوید اگر پاولوس می‌توانست این مسائل را بازگوید و در معرض بحث و بررسی بگذارد، هیچ دلیلی برای تردید در اینکه برزوی، پزشک معاصر او، نیز می‌توانسته چنان سخنانی بگوید وجود ندارد. دوبلوا از مقایسه صرف مترجمات این دو قطعه پیش‌تر می‌رود و بر آن است که: «آن‌گونه شکاکیت دینی که در سرگذشت خودنوشت برزوی می‌بینیم، نمونه‌اندیشه خردمندان متأخر یونانی است» (ص ۷۸). نگارنده این سطور با این نظر دوبلوا موافق نیست زیرا گمان می‌کند که مسئله شکاکیت در دین و وحی و خدا اندیشه‌ای نیست که مختص به خردمندان قوم خاصی باشد. چنین اندیشه‌هایی در میان متفکران غالب جوامع دیده می‌شود. اما این نظر دوبلوا را کاملاً می‌شود پذیرفت که گفته است: «من اجمالاً بر این گمانم که محققان وزن و اهمیت بسیاری برای دیدگاه بیرونی قائل‌اند. دیدگاهی که هیچ منبع و هیچ استدلالی آن را تأیید نمی‌کند» (ص ۷۶).<sup>۲</sup> زنده‌یاد علامه زریاب خوبی، مستقل از دوبلوا، شواهد و دلایل قانع‌کننده‌تری در ردّ نظر ابوریحان بیرونی عرضه کرده است.<sup>۳</sup>

در گفتار پنجم، داستان تمثیلی «مرد در چاه»، که در بابان سرگذشت خودنوشت برزوی آمده و در کتاب بلوهر و بوذاسف نیز دیده می‌شود، بررسی شده و ارتباط میان این کتاب و کلیله و دمنه شرح داده شده است. نویسنده در گفتار ششم درباره‌ی دو فهرست ویژه مندرجات کلیله و دمنه، یعنی ابوابی که «هندوگان جمع کرده‌اند» و «آنچه از جهت پارسیان بدان الحاق افتاده است» و در گفتار هفتم درباره‌ی دو تحریر بلندتر و کوتاه‌تر از داستان سفر برزوی به هند و در گفتار هشتم درباره‌ی تحریر بلندتر با تفصیل بیشتری به بحث پرداخته است.

دوبلوا، در گفتار نهم، نظریه‌ی کریستن‌سن را مبنی بر یکی بودن برزوی و وزرگهر، وزیر معروف خسرو انوشیروان، به درستی مردود می‌شمارد. از جمله دلایل کریستن‌سن این است که از وزرگهر هیچ اطلاع تاریخی در دست نیست و هیچ‌یک از منابع کهن، چه بیزانسی و چه ارمنی و سریانی، نامی از او نبرده‌اند و در خودای‌نامگ فارسی میانه و آثار طبری و ابن‌قتیبه هم نشانی از او نیست. دوبلوا به درستی خاطر نشان می‌سازد که در عین‌الاکخبار ابن‌قتیبه چندین بار از بزرگهر یاد و

۲. برای شواهد مختلف در تأیید و ردّ گفته بیرونی، رک. حسن انوری، «آیا باب برزویه در کلیله نوشته ابن‌مقفع است؟»، یادنامه دکتر احمد تفضلی، به کوشش علی‌اشرف صادقی، تهران: سخن، ۱۳۷۹، ص ۹۰-۸۳.

۳. عباس زریاب خوبی، «ابن‌مقفع» (بخش عقاید و آثار)، دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر محمدکاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۷۰؛ فتح‌الله مجتایی نیز بر آن است که در مقدمه برزوی نشانی از عقاید مانوی نیست، ولی این فرض را که باب برزویه طیب را ابن‌مقفع افزوده پذیرفته است؛ پیشگفتار رای و برهمن (گزیده کلیله و دمنه)، تهران: سخن، ۱۳۷۲، ص ۹.

بسیاری از سخنان خردمندان او نقل شده است. از دیگر دلایل کریستن‌سن این است که دو اثر فارسی میانه مربوط به بزرگمهر یعنی *ایادگار بزرگمهر* و *وزارشن چترنگ*، که تشابه قابل ملاحظه‌ای با باب برزوی دارند، در عصر اسلامی به نگارش درآمده و نام فارسی میانه *وزرگمهر* مصنوعاً از صورت عربی نام بزرگمهر ساخته شده است. اما این فرض بسیار نامحتمل می‌نماید زیرا، همان‌گونه که دوبلوا خاطر نشان کرده، درست است که بیشتر متون فارسی میانه در قرن سوم و چهارم هجری نوشته شده، ولی همه آنها مبتنی بر آثار کهن‌تر بوده‌اند (ص ۱۲۰). جلال خالقی مطلق نیز در دو مقاله‌ای که همزمان با متن اصلی کتاب دوبلوا به چاپ رسیده، با دلایل قانع‌کننده‌ای که بیشتر آنها با استدلال‌های دوبلوا مشترک است، نظریه کریستن‌سن را بی‌بایه دانسته است. به گفته او، هم فردوسی و هم تعالی به تفصیل درباره بزرگمهر سخن گفته‌اند. بنابراین، احوال او در مأخذ مشترک این دو، یعنی *شاهنامه ابومنصوری* (تألیف ۳۴۵ هـ ق) بوده و اخبار این یکی نیز از *خودای‌نامه* فارسی میانه سرچشمه گرفته است. از سوی دیگر، نقل اخبار بزرگمهر در آثار طبری، حمزه اصفهانی و ابن قتیبه و دیگران حاکی از آن است که این اخبار در *خدای‌نامه* و متون پهلوی بوده است.<sup>۴</sup>

نویسنده در گفتار دهم به بررسی انتقادی سه تحریر اصلی داستان سفر برزوی پرداخته و در پایان آن چنین نتیجه‌گیری کرده است: «تحریر آشنای کوتاه‌تر، کهن‌تر است. تحریر شاهنامه، شکل مبسوط همان تحریر است؛ تحریر بلندتر هم از تحریر شاهنامه، با حذف گزارش جستجوی گیاهان و، در عوض، انباشت آن با گرافه‌گویی و عناصر غیر تاریخی، بیرون کشیده شده است.» دوبلوا در ادامه می‌افزاید: «بررسی تقدم و تأخر تاریخی این تحریرها به این بستگی دارد که اشارات تحریر شاهنامه به ابونواس و رودکی بخشی از متن اصلی این تحریر تلقی شود یا از الحاقات بعدی به شمار آید؟» (ص ۱۳۶). نخست آنکه این بخش از نتیجه‌گیری دوبلوا با مطلبی که خود پیش‌تر در همین بخش آورده، یعنی آنجا که می‌نویسد: «در روایت فردوسی طبیعتاً جایی برای شعر عربی (مصراع ابونواس) نیست» (ص ۱۲۷)، آشکارا در تناقض است. دوم اینکه، به نظر نگارنده، طرح پرسش بالا و بحث درباره تقدم و تأخر زمانی تحریرهای مربوط به داستان سفر برزوی براساس نقل مصراع ابونواس در اثر تعالی و ذکر نام رودکی در شاهنامه، به قول اهل منطق، قضیه «سالبه به انتفاء» موضوع است. نگارنده معتقد است که در بحث مربوط به تحریرهای اصلی داستان، نقل آن مصراع ابونواس و ذکر نام رودکی از افزوده‌های بعدی است و در بررسی تقدم و تأخر زمانی تحریرهای این داستان باید نادیده گرفته شود. این نکته کاملاً مشخص است که تعالی هنگام

4. Djalal Khaleghi Motlagh, "Borzūya" and "Bozorgmehr-e Boktagān", in E. Yarshater, ed., *Encyclopaedia Iranica*, Vol. IV, 1990, pp. 381-382, 427-429.

دوبلوا در بخش استدراکات (ص ۲۰۳) به این دو مقاله اشاره کرده است.

استفاده از مطالب شاهنامه ابومنصوری، مانند بسیاری مواضع دیگر،<sup>۵</sup> مصراع‌ی از ابوتواس یا هر شاعر دیگری را متناسب با موضوعی که در دست ترجمه داشته، به خاطر آورده و به متن اصلی افزوده است و این هیچ ربطی به اصل داستان ندارد.

در گفتار یازدهم، سفر برزوی به هند و احوال خودنویست او با یکدیگر مقایسه شده و در پایان این پرسش پیش کشیده شده است: آیا داستان مأموریت برزوی گزارشی تاریخی با حوادثی واقعی است یا کاملاً تمثیلی؟ دوبلاو پاسخ می‌دهد: «من می‌اندیشم که اندکی از هر دو وجهه نظر در این باره راست می‌آید» (ص ۱۴۲). آخرین گفتار کتاب بحثی است درباره تکمیل<sup>۶</sup> متن کلیله و دمنه. در این گفتار، جدولی از بابهای متن در تحریرها و ترجمه‌های مختلف این کتاب آمده که راهنمای خوبی است برای محققان. پس از این گفتار، دستنویسها و چاپهای مورد استفاده نویسنده معرفی شده‌اند. کتاب سه ضمیمه نیز دارد، بدین شرح: (۱) متن انتقادی «مرد در جاه»؛ (۲) متن انتقادی گزارش سفر برزوی به هند (تحریر بلند).

در پایان، شایسته است از مترجم فاضل و ناشر خوشنام کشور سپاسگزاری شود که این اثر مهم تحقیقی را به فارسی‌زبانان عرضه کرده‌اند. مترجم به خوبی از عهده ترجمه کتاب برآمده، اما متأسفانه برخی لغزشهای تایپی در آن راه یافته است.<sup>۷</sup>

ابوالفضل خطیبی

فرهنگستان زبان و ادب فارسی

ژوئیه‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۵. ابی منصور تعالی، غرر اخبار ملوک الفرس و سرهم، به کوشش زوتنبرگ، پاریس، ۱۹۱۰، ص ۴۲۷-۴۴۵، ۴۶۱ و غیره.

۶. در ترجمه فارسی «ظهور» آمده (ص ۱۴۹) که به نظر می‌رسد در اینجا «تکمیل» یا «گسترش» معادل بهتری است برای development.

۷. برای نمونه، ص ۱۷، ۲: کلیگ به جای کلیگ؛ ص ۲، ۹ از پایین: القاسم به جای القاسم، ص ۷ از پایین: ۹۵۳ به جای ۱۹۵۳؛ ص ۷۲، ۶: مسایل به جای مسائل؛ ص ۸۳، ۱۶: می‌بنیاد به جای بی‌بنیاد.